

معرفه المهدی (جلسه ۴۰)

صفحه ۳۲ و ۴۶۶ قرآن را بیاورید. بسم الله الرحمن الرحيم. آیه دویست و ده سوره مبارکه بقره، آنجایی بود که حضرت علامه شروع کردند به این بحث که ظهور، رجعت و قیامت، سه تعبیر از ظهور توحید است به عبارتی. و این‌ها در امتداد همدیگر است. از این آیه شروع کردند که ذیل این و آیات مشابه این، آنچه که در مورد قیامت آمده، همین مورد در مورد رجعت آمده و همان مورد در مورد ظهور آمده. ایشان آنجا می‌فرمایند: بالاخره یک سری نمی‌توانند این‌ها را با همدیگر جمع کنند. فکر می‌کنند این‌ها جمع فقهی دارد، بیاوید این‌ها را دیگر «اذا تعارضتا تساقطا» مثلاً یک تصاقط بدهیم به همدیگر و بگوییم که مثلاً این‌ها نه مال قیامت است، پس مال رجعت نیست. بعد خودشان جمع‌بندی اینکه اساساً وقتی توحید ظهور می‌کند و رفته رفته ظهور می‌کند و اینکه ما در مباحث کلامی خودمان کلاً با عنوان رفته رفته مواجه‌ایم، آرام آرام یک اتفاقی می‌افتد. این رفته رفته ظهور می‌کند و توحید ظهور می‌کند. خاصیت ظهور توحید، هر جا توحید باشد و فهم توحید، ظهور توحید، ادراک توحید آنجا قوی بشود، آن موقع است که در پی آن هر آنچه که می‌خواهد در قیامت اتفاق بیفتد، زودتر در ادراک شخص اتفاق می‌افتد.

این مقدمه عملاً باب اوسع را باز کرد در معارف مهدویت، با آنکه شما هر آنچه در مباحث مربوط به قیامت می‌بینید، این‌ها چون ظهور توحید است در قیامت که اتفاق جدیدی نمی‌افتد. ظهور در ادراک شماست. ادراک شما دارد قوی‌تر می‌شود و گرنه همین الان هم همان اتفاقی که در قیامت باید بیفتد، برای یک عده دارد می‌افتد. برای همین می‌گویند: «قیامت کبری انفسی عارف». بحث یک مقداری به تعبیر حضرت آیت الله حسن زاده، ناقلاست منتها به مراتب نمی‌شود از آن گذشت. دوستان بعضاً پیشنهاد می‌دهند بحث اینقدر سنگین نباشد که مثلاً روایاتش را بخوانیم. من در فضای طلبگی راستش نمی‌پسندم. مثلاً ما روایاتش را خواندیم. وقتی که خواندیم باید باور کنیم یا تصدیق بکنیم یا نه. اگر بخواهیم تصدیق بکنیم، همینجوری شاعرانه این عبارت‌ها را تصدیق کنیم به هر جهت یک شعری را تصدیق کردیم دیگر. ولی اگر بخواهیم بفهمیم مطالب را، طلبگی بفهمیم، این اقتضاء خاص به خودش را دارد.

این صفحه چهارصد و شصت و شش را بیاورید. یک عبارتی هست که من چندین جلسه می‌خواهم این عبارت را در مورد مهدویت توضیح بدهم و همه این‌ها هم اتفاقاتی است که به درد امروز می‌خورد. و گرنه اینکه من بخواهم ظهور را توضیح بدهم، برای چی مثلاً؟ هر موقع اتفاق افتاد خودش یک توضیحی دارد دیگر، از الان کار عملیاتی لازم است برایش، کار عملیاتی در آن ایجاد می‌شود.

خب در آیه شصت و نهم سوره مبارکه زمر اینجوری دارد که بسم الله الرحمن الرحيم. «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» از این آیات قبلش نگاه بکنید. آیه شصت و هفت «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» سماوات پیچیده شده در دست راست خدا. «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ» همه صعقه می‌زنند الا من شاء الله. یک عده هستند صعقه نمی‌زنند اصلاً. چون خودشان صاحب صعقه هستند. صعقه تشیی از وجود خود این‌هاست. یک عده هستند به هر جهت ظاهر کم می‌آید، صعقه نمی‌زنند. این «الا من شاء الله» هم صرفاً برای بیان اقتدار نیست. مثل «سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ» که آنجا صرفاً بیان اقتدار است، «و الا ان شاء الله». یعنی یک عده هستند، این‌ها صعقه نمی‌زنند. بقیه اگر قرار است مدهوش بشوند، این‌ها مدهوش نمی‌شوند. صعقه چیزی است که از کانال وجود این‌ها دارد رد می‌شود. بقیه صعقه می‌زنند تا در این صعقه‌ها یک سحر بعد از این صعقه داشته باشند که بیایند بالا، بلکه به دامنه‌های وجود این صاحب صعقه‌ها برسند. به هر جهت یک عده هستند صعقه نمی‌زنند!

«ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى» بعد یک نفخ دیگری داده می‌شود. «فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» این‌ها در حالت قیام هستند که نگاه می‌کنند. «و اشرقت الارض بنور ربها» در حقیقت زمین به واسطه نور رب زمین اشراق پیدا می‌کند و روشن می‌شود. یک استظهار

کوچکی فعلاً بکنیم، بعداً باید یک خرده این را تعمیق بدهیم. این است که «و اشرق الارض بنور ربها» همان‌هایی که صعه نمی‌زنند، مسئولیت اشراق دارند. یک عده اصلاً صعه نمی‌زنند و این‌ها «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» اینکه این‌ها چکاره این اشراق هستند، به هر جهت درست است استظهار با خیلی صاف و روشن ممکن است در ابتدا نباشد ولی اگر به خرده توضیح بدهم صاف می‌شود. زمین دارد به نور رب روشن می‌شود.

«وُضِعَ الْكِتَابُ» و کتاب گذاشته می‌شود «وَجِيَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ» تازه نبیین و شهدا و این‌ها همه را دارند می‌آورند. یک عده هستند صعه نمی‌زنند. اصلاً انگار صعه بقیه به واسطه این‌هاست. اینجا چون صعه نزدند، اینجوری نیست که حالا شما این سال را نصف کن، از این ور صعه بزنی و از این ور زنی. خب بحثی نیست. آن‌هایی که نمی‌زنند، رتبه‌شان اینجوری است که نمی‌زنند به عبارتی، در مسائل قیامت اینجوری نیست که بگوییم دست راستی‌ها صعه زنند. دست چپ‌ها حالا صعه. اینجوری نیست که، معلوم است اصلاً اندازه اش به صعه نمی‌خورد یا صعه اندازه اش به این‌ها نمی‌خورد.

اینکه اندازه صعه به این‌ها نمی‌خورد، حکایت از جایگاهشان می‌دهد که این‌ها اهل صعه نیستند. چون صعه‌هایشان را زدند. محوهایشان را شدند. سهوهایشان را شدند. در یک جایی قرار گرفتند که صعه لازم نیست. کما اینکه یادتان هست در سوره مبارکه صافات آن «الاعباد الله المخلصین» ها، ما مخلصینی داریم که عمل نکردند ولی «تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «الاعباد الله المخلصین» این‌ها کلاً عمل ندارند و چون عمل ندارند «إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» «الاعباد الله المخلصین» حضوری هم ندارند. برای همین است که در روایات دارد که این‌ها صحیفه عملشان خالی است. این‌ها همان‌هایی اند که تازه «یوم ندعوا کل اناس بامامهم» این‌ها امام اند که دارند. «وَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» اصلاً این‌ها دارند خودشان اعطای کتاب می‌کنند به بقیه. نامه عمل بقیه را می‌دهند. خودشان نامه عمل ندارند. چون نامه عمل کسی دارد که کاری انجام می‌دهد. به این عناوین کار داریم‌ها. چون همینجوری که داریم به سمت ظهور پیش می‌رویم، به سمت فهم توحید افعالی پیش می‌رویم و باید برویم. راهش هم این است که کسی مدام فعل از خودش نفی کند. خب این «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» این‌ها اگر گفته شده «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ» در روایت ما هست. بعدش هم گفتند که «رب الارض امام الارض» امام الارض رب الارض است.

اینجا من چند عنوان را باید توضیح بدهم. بعد از توضیح این عناوین، باز این‌ها را بریزم در قابلمه و مجموعاً یک پخت و پزی بکنم. این عناوین را خواهش می‌کنم در ذهنتان داشته باشید. یکی عنوان رب است. یکی عنوان توحید افعالی است، که این بحث‌ها به شدت به بحث مهدویت مرتبط است. ببینید توحید افعالی یعنی چی؟ یعنی من بفهمم. چون توحید افعالی وجود دارد همینجوری. فقط مهم این است که من می‌فهمم یا من نمی‌فهمم. دقت کنید من این آیات را بیاورم تا مستنداً این حرف را ببینید. اینکه روز قیامت، روز «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» است، آنجا بروز «بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» بروز واحد القهار است. نه اینکه یک اتفاق آن موقع می‌افتد. نه، اتفاقی که آن موقع می‌افتد اتفاق ادراکی است. وگرنه الان مگر کار دست واحد چی است؟ واحد غیر قهار است مثلاً؟ اگر حضرت یوسف به آن صاحبی السجن می‌گوید: «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَزَّيْتُكَ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» یعنی الان واحد القهار دیگر. نه اینکه روز قیامت واحد القهار. اگر دارد «وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» یا «لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» این روز ادراکی این حقایق است، ادراک توحید شده، ادراک توحید افعالی می‌شود. نه اینکه توحید افعالی می‌شود. همین الان «كُوزَتْ»، همین الان «كَدَرَتْ»، همین الان «طَمِسَتْ» همین الان بفرمایید حال کن. همین الان فائن، همین الان است. فقط ادراکش دارد اتفاق می‌افتد.

به تعبیر مولوی، این تعبیر خیلی تعبیر زیبایی است که می‌گوید: «ما همه شیرین شیران علم حمله مان از باد باشد دم به دم حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آنکه ناپیداست باد» شیر روی پرچم باد که می‌آید، این شیرها انگار دارند حمله می‌کنند. منتها واقعاً حمله نمی‌کنند. یک نفر دیگری، یک بادی است که دیده هم نمی‌شود. این دارد می‌خورد در پرچم. بعد این دارد اینجوری می‌کند. «ما همه شیرین شیران علم» کلاً ما هم همینجوری هستیم. ما که کار انجام نمی‌دهیم. بعضی‌ها آن موقع چون می‌گویند: «خویش را تاویل کن نی ذکر را» چون ما نمی‌فهمیم این حرف‌ها را. برگشتیم می‌گوییم که دیدی ابراهیم می‌گوید که «وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ» «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» این در طول اینکه دارو یشفین، دکتر یشفین، «هُوَ

يَشْفِينِ» این همان مزخرفی است که کجا به ما یاد می‌دهند؟ در کتاب دینی. حال آنکه اصلاً بحث در نظام اسباب و علل دیگر وجود ندارد. شما اگر این را متوجه بشوید، نظام اسباب و علل کلاً از بین می‌رود. ما نظام اسباب نداریم. چون چیزی ذات ندارد که بخواهد سبب باشد. برای همین است مولوی می‌گوید: «دیده ای خواهم سبب سوراخ کن» ما نظام اسباب نداریم. این حرف برای محجوبین است.

ببینید این معانی را دقت بکنید. ما در بحث اشراق که اتفاقاً این اضافه اشراقیه را فلاسفه از همین عبارات گرفتند. در مقابل اضافه مقولی، اضافه ای که طرف دارد. یک نفر به یک نفر دیگر دارد یک چیزی می‌دهد. مثل اینکه بنده به شما این موبایل را می‌دهم. اگر طرفی وجود نداشته باشد، به محض توجه تازه طرف دارد به وجود می‌آید. بفرمایید به وجود هم نمی‌آید، به شئون و ظهور می‌آید. چون به وجود نمی‌آید. اگر به وجود می‌آمد و وجود مال خودش بود، یک حرفی. این مثل همان است که شما چهار تا آدمی که در ذهنتان می‌آفرینید، همین که می‌آفرینید دارید اشراق می‌کنید که می‌آفرینید. اضافه یک طرفه است. اینجوری نیست که به آن موجود ذهنی‌تان وجود می‌دهید. چون اگر وجود بدهید، وقتی قطعش بکنید یعنی وجود دارد دیگر. وجود دادید به آن. وجود به آن ندادید. و اگر این کار را بکنید، باید ماشالله هزار ماشالله بعد از یک مدتی خودش بزرگ می‌شد در ذهن شما و حال آنکه خود توجه دارد این را به وجود می‌آورد. می‌دانم بحث دارد سخت می‌شود ولی یک خرده مکث کنید. اجازه بدهید بحث منقح بشود. بحث مهم و در خوری است در این بحث‌ها.

خب اگر توحید افعالی این است که فعل اصلاً فعل من نیست، فعل فعل الله است «وَإِذَا مَرَضْتُ فَبَهُوَ يَشْفِينِ» من مریض می‌شوم ولی یشفین مال اوست. شفا مال اوست، مریضی مال من است. این هم به خاطر حفظ مرتبه است که حالا کاری نداریم. وقتی که شما قائل به توحید افعالی بشوید، نه اینکه توحید افعالی به وجود آمده. توحید افعالی خودش هست، شما دارید ادراک می‌کنید توحید افعالی را. ادراک توحید افعالی هم به این است که مرتب به خودتان بگویید این کار من نیست، و آن هم نه اینکه شکسته نفسی بکنید، بگویید حالا کار ما که نیست. نه واقعاً در سویدای دل خودتان بگویید کار من نیست. ببینید این مهم است. آن چیزی که گفتیم ذات از بین می‌رود. چون ذات از بین رفته، ذات مقابل وجود ندارد. کاری در شخص وجود ندارد. فقط مجرای یک فیضی دارد می‌شود آن. یعنی واقعاً «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» نه اینکه حالا باشد من هم نیستم و مثلاً درست است من معلم قرآن هستم ولی حالا گیرم نیستم. توضعاً نیستم. بحث تواضعاً و شکسته نفسی و این‌ها واقعاً «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» است. بله شما در مقابل این کانال کولر باید بایستید، حرم امیرالمومنین هم که می‌روید همین است. فیض مال جای دیگر است. منتها جلوی این کانال کولر باید بایستید ولی باد مال یک جای دیگر است. برای همین است که عبارت واسطه الفیض کلاً عبارتی است که در عبارت‌های ما وجود دارد. راجع به خود اهل بیت هم وجود دارد. این‌ها واسطه الفیض هستند، ما واسطه فیض هستیم. آن‌ها واسطه الفیض اند. یعنی هر فیضی از آن کانال رد می‌شود به عبارتی. این معنای فهم توحید افعالی هست.

از قضا شما سوره مبارکه بقره را بیاورید. من در این بحث فلسطین هم این نکته را عرض کردم. سوره مبارکه بقره را بیاورید، آیه دویست و چهارده را ببینید. آیات شصت و یک را هم ببینید. ببینید اصلاً خدا با مومن یک کاری می‌کند که قاعدتاً توحید افعالی‌اش گل کند. این کار را با همه نمی‌کند. سنت، سنتی نیست که با همه بکند. رزق مومن «من حیث لا یحتسب» است، رزق همه «من حیث لا یحتسب» نیست. این نکته مهمی است. خدا با بقیه کاری می‌کند که بر طبق محاسباتشان بتوانند نتیجه بگیرند، با کفار. چرا؟ به خاطر اینکه می‌خواهد آن‌ها را دچار املاء و استدراج بکند. می‌خواهد دچار حساب و کتاب بکند. بر مومن است که حساب و کتاب جواب نمی‌دهد. یعنی نتیجه برابر با محاسباتش نمی‌شود. چرا؟ به خاطر اینکه می‌خواهد توحید افعالی‌اش بیاید بالا. مومن برابر محاسبات نتیجه نمی‌گیرد ولی کافر می‌گیرد. اگر این‌ها یک مقداری در این زمینه جلوتر از ما هستند سرش این است. این «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» مال مومن است، نه مال همه. این «یتق الله» باشد رزقش «من حیث لا یحتسب» است. چرا؟ چون چشمش آن سویی می‌شود. محاسبه نمی‌کند؟ چرا محاسبه می‌کند ولی اساساً می‌داند که نتیجه‌اش برابر محاسباتش نیست. خیلی بحث مهمی است این

بحث‌ها، که نتیجه برابر محاسبات نیست در نظام مومنانه. چرا؟ بخاطر اینکه توحید افعالی بفهمد، که اگر توحید افعالی را بفهمد به شدت برای ظهور آماده می‌شود. توحید افعالی آنجاست که مدام محاسبه می‌کنیم میبینیم نتیجه یک چیز دیگر است که آخرش بگویی خدایا نتیجه هر چی که هست، این همان است که عرض می‌شود حالا به بیان دیگری به عنوان فرج شخصی.

کسی نمی‌تواند برنامه دست من را در چهار سال آینده پیدا کند که چیست، یک بلندگویی بگیرد و بگوید آقای دست، نظر شما راجع به چهار سال آینده چیست؟ می‌خواهی چیکار کنی؟ برنامه‌تان چیست؟ آن هم بگوید (هر چه این بابا اراده کند همان کار انجام می‌دهم دیگر. من که خودم کاری نمی‌کنم، نظری ندارم برای خودم که!) این یعنی انقدر دارد محو می‌شود و ذات دارد از بین می‌رود در او و این اتفاق می‌افتد که اصلاً دیگر حسابتی ندارد. حسابتی هم داشته باشد، اصلاً نمی‌داند نتیجه این حرف‌ها چیست.

اینجاست که شما این آیات را نگاه بکنید. خیلی بحث فوق العاده‌ای است. آیه دویست و چهارده سوره مبارکه بقره «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ» از این به بعدش بستگی دارد شما چجوری بخوانی. یک موقع یک خدای اذیت کن اینجوری است. «مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ» یک موقع اینجوری می‌خوانی «متی نصرالله» یعنی انگار مثلاً یکسری آدم عصبانی‌ای که مثلاً (پس این نصرالله کجا رفته؟) این نیست اصلاً، بحث این است که این زلزله او را برساند به اینکه خب من که دیگر چیزی نمی‌توانم حساب کنم. شما بگو متی نصرالله. به این نقطه که برسد می‌شود «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» به این نقطه توحید افعالی، وقتی شخص برسد یک مقداری مدام دارد برای خودش فاکتور می‌کند. آن اتفاق که در حنین افتاد که «اذ اعجبتمكم كثرتكم» برای نظام کفر بیفتد، آن اتفاق‌ها نمی‌افتد برایش که شکست می‌خورد. ولی اینجاست که «إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ» این مال نظام اسلامی است نه مال هر نظامی. هر نظامی موجب به نفس بشود این جوری نیست که خدا پوزش را می‌زند. آنجایی که وعده پوز زنی دارد، مال آنجایی است که نظام اسلامی و رزمندگان اسلام هستند که دارند موجب به کثرت می‌شود. آنجاست که پوزشان را می‌زنند. چرا؟ می‌خواهد روی چیز دیگری حساب نشود! این لطف خداست که می‌خواهد چیز دیگری پا درمیانی نکند. حساب دیگری پا در میانی نکند. بعضی‌ها اینجا فکر می‌کنند وقتی این آیه را می‌خوانند، یک آیه خیلی عصبانی را می‌خوانند. انگار خدا و رسولش و مومنین «مَعَهُ» را گذاشته سر کار. خب (متی نصرالله) که چی مثلاً؟ انگار افتادند در یک لوپ بسته‌ای. حلقه بسته‌ای که معلوم نیست آخرش چیست. اینجوری نیست. انقدر فشارت می‌دهند که برسی به خدا. برای همین است که خیلی وقت‌ها مریضی در مومن سریع اثر می‌کند. گناه در مومن سریع اثر می‌کند. می‌خواهند سریع فشارش بدهند که برسد به خدا. اینجاست که «وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ» تو به این نقطه برس «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» اگر آن غزه در غزه بگوید که کورنت دارم، چه کورنتی برایم آمده، تانک می‌زنم چه تانکی، بار رسیده برایم چه باری! آن هنوز گیر است. ولی اگر آن همزمان که موشک کورنت را گذاشت روی سه پایه و زد، گفت «وَمَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» اما اگر این را گفت، او نتیجه می‌گیرد. آنجا نتیجه می‌گیرد. نه اینکه بگوید کورنت دارم چه کورنتی، مرکاوا چهار می‌زنم چه مرکاوا چهاری، بیا ببین! چه می‌کند این بازیکن، اگر این را بگوید نتیجه نمی‌گیرد. نظام ایمانی نتیجه نمی‌گیرد. در نظام کفر نتیجه می‌گیرد.

آیات شصت، شصت و یک سوره مبارکه بقره را بیاورید، در ماجرای بنی اسرائیل در آیه پنجاه و هفت، همش به خودش دارد ارجاع می‌دهد. «وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى» اصلاً این‌ها نمی‌دانستند «مَنَّاءَ وَالسَّلْوَى» کی می‌آید. به چه ترتیبی می‌آید. صبح، ظهر و شب می‌آید. مثلاً تایم دارد مثل قرص. اصلاً نمی‌دانستند چه جوری است. فقط می‌دانند «من والسَّلْوَى» می‌آید، خارج از نظام محاسباتی آن‌ها بر اساس اراده «نا» «ارادتنا» یعنی اراده خدا «من و السَّلْوَى» می‌آید. بعد می‌روید جلوتر می‌بینید که «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ» بعدش می‌آید آیه ۶۱ می‌گوید «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلِهَا» قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي

هُوَ أَذْنِي بِالْأَذْيِ هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ» دیگر می‌رود در نظام محاسباتی قابل فهم زمین، یعنی دیگر معلوم است میکاری، نتیجه می‌گیری، این در می‌آید، می‌افتد در نظام محاسبه و قابلیت محاسبه.

می‌دانی غذای خودت را کی درست می‌کنی، کی خیار گِیرت می‌آید، کی عدس گِیرت می‌آید، کی می‌کاری و همه این‌ها. «فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ» ولی این همراه با هبوط است. بحث این نیست که کسی حساب بکند یا حساب نکند. اگر هم دارد حساب می‌کند، مطمئناً نتیجه غیر نظام محاسباتی است، من وظیفه‌ام حساب است. مثل اینکه در حج وظیفه‌تان سعی است، آب از زیر پای سعی شما در نمی‌آید و از زیر پای کسی دیگری دارد در می‌آید. اینجوری نبوده که حالا الان چون هاجر سعی کرده، آب الان در مسیر دویدن هاجر در می‌آید. نه. «گرچه وصالش نه به کوشش دهند، هر قدر ای دل که توانی بکوش» ولی اینجوری نیست که حالا تو فکر می‌کنی می‌کوشی مثلاً الان روی کوشش تو یک چیزی بهت می‌دهند. کوشش تو به این درد می‌خورد که آخر بفهمی این‌ها کوشش‌های من نیست. من هیچ کاره‌ام، در تعارف هم این‌ها را نیندازد. فقط همش از خودش نفی بکند که من این کار را نکردم. من این را نگفتم. من این درس را ندادم. اصلاً من نبودم. اگر به این نقطه برسد، دارد رفته رفته به توحید افعالی می‌رسد.

پس توحید افعالی چیزی است که هست. نه اینکه توحید افعالی به وجود می‌آید. «للمن الملك اليوم لله الواحد القهار» چیزی است که الان هم هست. منتها طرف چشمش باز می‌شود. اگر چشمش باز شد، کفارش هم می‌گویند «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» یعنی ما فهمیدیم کار دست هیچ کسی نیست الا خدا. خاصیت توحید افعالی است که همین الان هم همه چیزش بار است. بستگی دارد که ما چقدر پا دادیم به بحث توحید افعالی و فهم توحید افعالی که هر چقدر برود به سمت ظهور، در موقع ظهور مدام دارد توحید افعالی بیشتر می‌شود در مومنین. و اینجا است که حالا بعداً توضیح می‌دهم. اشراق امام که در روایات ذیل همین هم دارد که «اشرقت الارض بنور ربکم» دارد «اشراقت الارض بنورکم» در جامعه کبیره دیده‌اید دیگر. زمین به واسطه نور امام روشن می‌شود. دیگر با خورشید روشن نمی‌شود. با ماه روشن نمی‌شود. اینکه توضیحش چیست انشاءالله بریزم تو قابلمه در می‌آید. یعنی با نور امام روشن می‌شود زمین. همین الان با نور امام روشن است. چون همه می‌فهمند این نور، نور امام است. الان شما فکر می‌کردی که نور سراج است، چرا اصرار دارد قرآن به پیغمبر بگوید «وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ» و سِرَاجًا مُنِيرًا» چرا اصرار دارد بگوید این‌ها نور هستند؟ تعبیر با نور، هر جا که نور است، پای امام وسط است. نه اینکه الان با لامپ روشن است، بعداً با نور شمع روشن می‌شود. نه الانش هم با نور امام روشن است. این معنیش یعنی چی؟ یعنی اتفاقی که می‌افتد «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ» یک چیز دیگری در می‌آید از آب، یا ما یک چیز دیگری می‌فهمیم، این همان است که یک چیز دیگری ما می‌فهمیم. یعنی می‌فهمی که این نور شمس نور امام بود. شمس پیغمبر بود. قمر امیرالمومنین بود. این‌ها را ما در آن روز می‌فهمیم. حالا اگر امروز بفهمیم چی؟ اگر یک جوری به هر جهت همچنین معانی‌ای را بفهمیم، طبیعتاً همان حالت قیامت می‌شود که آتش قیامت بر اساس اسم غضب الهی دارد آتش می‌زند، نه بر اساس هیزم. با هیزم آتش نمی‌زند. با اسم آتش می‌زند. کما اینکه آتش قیامت الان اگر «تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْقِدَةِ» که با هیزم روشن نمی‌شود، با حقیقت شخص دارد آتش می‌گیرد.

برای همین است که در قرآن دارد که «وَفُودُهَا النَّاسُ وَالْجِجَارَةُ» خود آتش گیرش خود آدم است. اسم غضب آتش می‌زند. نه اینکه هیزم آتش می‌زند. این‌ها را زودتر هم بفهمیم، زودتر قیامت می‌شود. زودتر بفهمیم، زودتر ظهور می‌شود. زودتر بفهمیم استعداد پیدا می‌کنیم. ببینید همانجوری که ما بحث استعداد قیامت، که در ادعیه ما داریم که از خدا می‌خواهیم به ما استعداد مرگ بدهد. نه مرگ بدهد، استعداد مرگ بدهد، یعنی چی؟ یعنی شما می‌روید دست و پایتان یک چیز دیگر است آن ور. خب شما استعدادش را از الان باید کسب کنید که دست و پایتان و ششتان و همه این چیزها در آن طرف، مثل بچه در رحم که استعداد باید پیدا کند برای حضور در این دنیا. استعداد زمان ظهور باید پیدا بشود. بایستی است، استعداد زمان ظهور باید پیدا بشود. رشدش هم رشدهای نمایی است آن موقع. اگر شما نماز شب می‌خواندید قبلاً یک نتیجه‌ای می‌گرفتید، الان نماز شب بخوانید یک نتیجه دیگر می‌گیرید. اینکه دارد به سمت نمودارهای نمایی پیش می‌رود. دیگر یک کمی ایکس بیاید

یک عنوانی هم کوچک بگویم و دیگر تماشا کنیم فعلاً، بحث عنوان رب است، در قرآن که نگاه کنید، این را دیگر فعلاً توضیحش را می گذارم جلسه بعد. ایی که ما می گویم «رَبِّي وَرَبُّكُمْ» و «وَرَبَّ آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ» «هُوَ رَبُّ الشَّعْرِی» نمی دانم، دیده اید که عنوان های رب خیلی زیاد است، ما فکر کردیم این رب ها یکی اند. این رب ها یکی نیستند در قرآن. رب من با رب شما با رب پیغمبر فرق دارند. نه اینکه در عرض همدیگر یک جوری هستند که به توحید بر نمی گردد. معنیش این نیست. ولی ربی که دارد پیغمبر را پرورش می دهد، از یک اسمی نشأت گرفته. ربی که من را دارد پرورش می دهد یک چیزی، ربی که دارد این بی در و دیوار را پرورش می دهد، پرورنده می کند و می پروراند، یک رب دیگر است. اسماء اصلاً خاصیتش همین است دیگر. شما چجوری اسماء الله دارید؟ وجود اسماء الله مگر توحید را زائل می کند؟ نه. می گوید «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ ۚ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» یعنی «اسماء الحسنی» توحید را خراب نمی کند. اتفاقاً توحید را دارد تکمیل و تتمیم می کند. وجود اسماء الله. خدا اگر بخواهد انتقام بگیرد از کسی، با اسم هادی انتقام می گیرد یا با اسم منتقم؟ اگر بخواهد هدایت کند، با اسم هادی هدایت می کند یا با اسم منتقم؟ خب معلوم است دیگر. هر کدام با یک اسمی دارد کار را می برد. منتها به مراتب نظام اسباب غلط است این حرف. نظام اسماء درست است. این ها را به عنوان هشتگ در ذهنتان نگه دارید. بعداً به درد شب اول قبرتان می خورد. بعداً که فلسفه خواندید، این بحث ها خیلی به کارتان می آید. نظام اسباب یک دروغ است. نظام اسماء درست است نه نظام اسباب. چون ما اسباب نداریم. اسماء داریم.

آن وقت نظام رب یک جور است که اگر این اسماء را داریم، رب من با رب شما، و رب پیغمبر با هم فرق دارد. منتهی رب کی است؟ «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبَعُ» منتهی رب پیغمبر است کلاً و آن چیزی که پیغمبر بر اساسش دارد پرورش پیدا می‌کند و ربوبیت، رب من به آن رب بر می‌گردد. ولی رب من است دیگر. توحید را خراب نمی‌کند. همان طور که اسماء الله توحید را خراب نمی‌کند. ولی مثل اینکه این اسم با آن اسم فرق دارد. رب من با رب پیغمبر فرق دارد. اگر دارد «رَبِّي وَرَبَّكُمْ» «وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ» از این رب ها، فکر نکنید این «ربی وریکم» یعنی تفنن در عبارات رب، مثلاً اینکه رب من است رب شماست، نخیر «ربی وریکم» رب من و رب شما، این ها دوتا رب است، معلوم است چی دارم می‌گویم؟ یعنی مثل اینکه دو تا اسم است. یک خرده سخت شده ولی اجازه بدهید یک خرده با همین فضا برویم جلو تا وقتی گفتیم «اشرقت الارض بنور ربکم» یا «بنورکم» معلوم باشد الکی «بنور ربکم» نمی‌خواهیم بگذاریم «بنورکم» ما یک موقع می‌خواهیم الکی جای این واژه را عوض کنیم، بعد می‌بینیم یک عالمی، بر می‌گردد می‌گوید جامعه کبیره اشتباه است. چرا؟ عالمی که شما همه‌تان می‌شناسید، می‌گوید به دلیل اینکه «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» نه آن مال جامعه است «إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُم» ، وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْنَا» می‌گوید این با صراحت قرآن متعارض است. این فقره از جامعه کبیره «إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُم» ، وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْنَا» چرا؟ چون در قرآن دارد «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» به خاطر چی؟ به خاطر اینکه این عالم درس نخوانده، عالم است ولی درس نخوانده، می‌شود آدم عالم بشود اما درس نخوانده باشد، الان دیگر ترند است علمایی که درس نمی‌خوانند، ولی بزرگوارند دیگر. وگرنه همینجوری عشقی بگوئیم که «بنور ربه‌ها» را کرده «بنورکم» هههههههه مثلاً اینجوری. اینجوری نیست، بحث این نیست که بگوئیم مثلاً می‌خواهیم صیحه بکشیم. می‌خواهیم بحث را بفهمیم چیست، اینجا اگر این عنوان رب را درست متوجه بشویم، آن موقع را می‌ریزم رو هم. انشاءالله یک چیز خوبی در می‌آید.